

خواندن شاهنامه به عنوان برجسته‌ترین متن ادب کلاسیک پارسی، با ارزش‌های ادبی و هنری ویژه و منحصر به این متن، نخست، برای همه فارسی‌زبانان، دوم، برای کسانی که دست‌اندر کار آفرینش ادبی و تولیدهای خلاقه ادبی هنری مانند: رمان، شعر، نمایشنامه، فیلمنامه، و... هستند و سوم ضرورت‌های اجتماعی و فرهنگی خوانش شاهنامه، به عبارت دیگر تعمیق درک اجتماعی و فرهنگی ایرانی امروز با شاهنامه‌خوانی.

۱) شاهنامه از وجه ادبی و هنری: شاهنامه

طولانی‌ترین اثر حماسی جهان است... و به تعبیری می‌توان شاهنامه را اثری فراحماسی دانست: شعر داستانی، منظومه‌ای بزرگ و چند سویه، آمیزه‌ای از اسطوره، تاریخ، افسانه، فولکلور ساخت حماسه تراژدی، رمانس و افسانه‌های اغراق‌آمیز پریان که با بیانی روایی، کش‌دار و پرآب و تاب سروده شده است.

از آنجا که شاهنامه مجموعه‌ای است از کهن‌ترین خاطره‌های قومی، باورهای دینی و آیینی، وضع اجتماعی و زیستی طبقات گوناگون ایرانی، روایت پهلوانی‌ها، نبردها، جشن‌ها و دربردارنده اندیشه‌های ژرف حکمی، فلسفی و... هستی‌شناسانه و انسان‌شناسانه حماسی‌ست، به لحاظ ادبی در میان متون ادبی جهان یگانه است.

ویژگی‌های داستانی شاهنامه فردوسی

دیرینگی و ماندگاری شاهنامه، پس از گذر از خط خشک زمانی هزار ساله و خط خشک زمان را از یادمان‌های اساطیری، حماسی و افسانه‌ای ایرانی آستن کردن، ویژگی منحصر به متن شاهنامه است. با این حال شاهنامه اثری است جهانی. برگزیده از مدار زمان معرف و زبان فارسی. شاهنامه به بیش از ۳۰ زبان

مهری بهفر*

با درود به حضار محترم، خانم‌ها و آقایان و با سپاس از برگزار کنندگان این نشست، گرچه سخن هرچه گفته‌اند، بر باغ دانش همه رفته‌اند با این حال توانم دیگر پایه‌ای ساختن بر شاخ آن سرو سایه فکن.

ضرورت‌های شاهنامه‌خوانی را می‌توان از جهات و جوانب گونه‌گون مورد بررسی و واکاوی قرار داد. نخست ضرورت

*- دکترای ادبیات فارسی

دنیا ترجمه شده است. نخستین بارقه جهانی شدن شاهنامه ۲۰۰ سال پس از سرایش آن پدیدار شد. آن هنگام که این اثر توسط ابوالفتح بنداری به زبان عربی ترجمه شد.

۱۰۳۸ سال از سرایش شاهنامه می‌گذرد اما داستان‌ها، تمثیل‌ها و کهن‌الگوهای شاهنامه به پشتوانه برخورداری از مفاهیم ماندگار بشری درونه کردن جوهره دردها، خواست‌ها و عواطف انسانی بی‌زمان و بی‌مرگ‌اند. شاهنامه متنی است سخت غنی و سخته که به اتکا و به پشتوانه خوانش آن باید به رویارویی و درک جهان ادب و ادب جهان رفت. در عصر رونق سینما، هنر مدرن و پست‌مدرن. در عصری که هنر کلامی رمان رواج فراوان دارد. شاهنامه نزدیک‌ترین ژانر ادبی جهان کهن به رمان است و نیز اثری است استثنایی و ویژه، از نظر تنوع ادبی و آموزه‌ها و لذت بخشی‌های گونه‌گون هنری و غنای عاطفی. خواننده شاهنامه، وقتی از هزار توی دهلیزوار و لایه در لایه داستان‌های اساطیری، حماسی، افسانه‌ای رمزآگین و شبکه‌های تودرتوی برداشت‌های تمثیلی از داستان‌های شاهنامه که سرشار است از خردورزی می‌گذرد، این گذر از او انسانی متفاوت، با بینشی ژرف و معرفتی خاص از درک انسان و هستی می‌رساند که در عین «این جایی بودن»، جهانی می‌سازد. شاهنامه به عنوان متنی ادبی دارنده ارزش‌های یک متن تأثیرگذار و تکان دهنده

شاهنامه با همه دوری چندین هزار ساله

داستان‌هایش از زمانه ما،

بیش از داستان‌های

امروزی تخیل خواننده را تحریک و

باورپذیری او را شکار می‌کند

است و خواهد بود و داستان‌های شاهنامه با قدرت محتوایی و درون مایه‌ای‌شان با ساختار حماسی مستحکم و زبان شیوا و سلیس، خواننده را از لذت عاطفی و حماسی، تصفیه روانی و روحی، دید هنری و نگاهی تأملی سرشار می‌کند. لذت هنری، درک هنری، تصفیه روانی و آزاد شدن انرژی درونی، پی‌آیند داستان‌های شاهنامه است. شاهنامه با همه دوری چندین هزار ساله داستان‌هایش از زمانه ما، بیش از داستان‌های امروزی تخیل خواننده را تحریک و باورپذیری او را

شکار می‌کند. حس باورداشت را در خواننده اوج می‌دهد. احساس همزاد پنداری با قهرمان را پیش می‌آورد، تأثیر می‌گذارد، منقلب می‌کند، تارهای عصب و حس و عاطفه را تکان می‌دهد و بالاخره تزکیه و تصفیه می‌کند جان و روان را. با شاهنامه در دامنه صخره‌های ستبر البرزکوه با زال کوچک، بی‌پناه و آواره می‌شویم، به سیمرخ می‌گرییم. مهرپرست می‌شویم. با سیاوش از آتش رد می‌شویم، اثبات بی‌گناهی سیاوش را پس از هزاران سال از نو و از دوباره جشن می‌گیریم. در چاه با بیژن هم‌زندانی هستیم. به عشق، به منیژه پرستنده چشم می‌دوزیم و آمدن رستم و رهایش از بند افراسیاب را با آزاد کردن نفسی از حبس سینه به استقبال می‌رویم. در جنگ رستم دستان و اسفندیار مقدس، در نبرد دو حق، نیمی به رستم، نیمی به اسفندیار بخش می‌شویم. در پایان با رستم دستان همراه می‌شویم که به فرو ریختن تندیس آزادیش در باور ایرانی تن در نمی‌دهد و به اسفندیار می‌گوید: نیندد مرا دست چرخ بلند. در دم مرگ اسفندیار رویینه تنی که راز مرگش اندوه عشق و غم تنهایی بود، شیر آهنکوه مردی از این‌گونه عاشق که میدان خونین سرنوشت به پاشنه آشیل در نوشت می‌گوییم: آه اسفندیار مغموم! تو را آن به که چشم فروپوشیده باشی. و هربار که می‌خوانیم:

اگر تند بادی برآید ز کنج به خاک افکند نارسیده ترنج

ضربه‌های تند و پی در پی در شقیقه‌های عاطفه و عصبان حس می‌کنیم. از لذت هنری سرشار می‌شویم. آنجا که رستم سینه سهراب را می‌درد، دریده می‌شوی به تکرار مکرر قربانی شدن پسر و می‌پرسی در کجای این فرهنگ است که حیات یکی در مرگ دیگری مکرر می‌شود و می‌خوانی از زبان سهراب هزاران بار:

کنون گر تو در آب ماهی شوی

وگر چون شب اندر سیاهی شوی

وگر چون ستاره شوی بر سپهر

ببیری ز روی زمین پاک مهر

بخواهد هم از تو پدر کین من

چو داند که خاک است بالین من

از این نامداران گردن‌کشان

کسی هم برد سوی رستم نشان

تو را خواست کردن همی خواستار

۲) شاهنامه خوانی، درک خاستگاه و جایگاه داستان‌ها، درون مایه‌های داستان‌ها، تمثیل‌ها، استعاره‌ها و کهن‌الگوهای آن برای دست‌اندرکاران آفرینش ادبی، به ویژه رمان‌نویسان سخت‌بایسته و ضروری است. اگر نویسنده ایرانی نخواهد تنها به اتکای آثار ترجمه شده غربی، متکی بر ادبیات ترجمه، شناخت و دانش و معرفت ادبی خود را شکل دهد، اگر نخواهد به قول کارلوس فونتنس اثرش «یتیم» و بدون اتصال و پیوستگی باشد با فرهنگ سرزمینش، ناگزیر است از خوانش شاهنامه، شناخت جزء به جزء ظرایف فرم و محتوای داستانهای شاهنامه، و لو می‌شناساند منشاء و مبداء قصه‌سرایی، داستان‌گویی و روایت نوع ایرانی‌اش را.

آن وقت در مواجهه با اصطلاحات نقد جدید، رمان مدرن و پست مدرن تا این اندازه احساس غرابت، احساس بیگانگی و حتی کوچکی نمی‌کند. چرا که به عینه «چند صدایی بودن» به «تعلیق» «فاصله‌گذاری» را در داستان‌های شاهنامه می‌بیند. به هر حال بی‌هیچ تردیدی شاهنامه و ادبیات کلاسیک فارسی، سکوی پرش رمان‌نویس، شاعر و آفرینشگر ادبی امروز به سوی جهان ادبیات جهان است.

۳) ضرورت اجتماعی - فرهنگی شاهنامه خوانی.

شاهنامه به عنوان اثری حماسی یا فراحماسی دارای بسیاری از مؤلفه‌های آثار مدرن است، همچون خردگرایی، خردورزی و کنش محوری.

خردگرایی و کنش محوری سرشار شاهنامه، از راه خوانش این متن، می‌تواند در خواننده امروزی نهادینه و درونه شود و بدین‌سان با نهادینه شدن خردورزی و کنش محوری در فرد، راه جامعه در مسیر تحولی‌اش به سوی خواست‌های جمعی‌مان، هموارتر شود.

خردگرایی در شاهنامه، خردگرایی اخلاقی است. نه از گونه اخلاقیات در مفهوم خاص آن، بلکه اخلاقیات عام، اخلاقیات فرهنگی.

خردورزی در شاهنامه، از گونه خرد عملی است، رابط پویا سازی میان دانایی و توانایی. خرد عملی از آن گونه که میان دانایی و توانایی رابطه‌ای کارکردی برقرار می‌کند. عین‌گرایی

خردورزی و کنش محوری و شاهنامه، آن را در برابر متن‌هایی قرار می‌دهد که ذهن‌گرایانه‌اند. واقعیت‌گریز و واکنش محور و انفعالی‌اند. شاهنامه به جای در خود فرورفتن به معنای منفی‌اش، به جای پیشنهاد رفتاری انفعالی و درون‌گرایانه در رویارویی با اضطراب‌ها و تنش‌های اجتماعی، رویکردی عقلانی و کنش‌گرا پیشنهاد می‌کند، همچون جامعه مدرن که اضطراب اجتماعی را واقع‌گرایانه درک می‌کند و با آن عقلانی روبه‌رو می‌شود.

اما عقلانیت در شاهنامه، همچون آئینه در مدرنیته غربی دیده می‌شود. صرف و محض بودن و به دور از رویکرد حسی و گرایش عاطفی، اخلاقی و دینی نیست. پس آن بحران عقل که پیامد مدرنیته غربی است، از آموزه‌های شاهنامه به دور است. ایرانی امروز می‌تواند از متن شاهنامه، درون مایه‌های مورد نیازش را برای الگوگیری رفتار خردورزانه و کنش‌مندانانه استخراج کند.

از سوی دیگر در گذشته، گذر آگاهانه از سنت، نیاز انسان مدرن است. هگل درباره انسان مدرن می‌گوید: انسان مدرن شخصیتی است که تاریخ را در برابر خود و خود را در برابر تاریخ قرار می‌دهد و در این باره به تأمل می‌نشیند که آیا این دو در هماهنگی و هم‌سویی با یکدیگر هستند یا نه و از آن جا که مدرنیته به مثابه قرار دادن خودآگاهانه شخص در تاریخ و تعیین آگاهانه هویت و جایگاه خود در تاریخ است، پس انسان مدرن باید در جریان رابطه آگاهانه با گذشته به سر برد. خود را در برابر گذشته قرار دادن، به تأمل نشستن درباره آن به دوگونه میسر است:

۱) شناختی که از تاریخ به دست می‌آید.

۲) شناختی که از حماسه حاصل می‌شود.

تاریخ با قرائت‌های تازه و گونه‌گونش در هر دوره و حذف و اضافه‌اش در هر زمان، گونه‌ای شناخت حاصل می‌کند و حماسه که روایتی است از گذشته که در متن جامعه و در ناخودآگاه جمعی جامعه بایگانی و ثبت و ضبط شده است، شناختی ژرف‌تر و قابل تأمل‌تر و قابل اطمینان‌تر از گذشته به دست می‌دهد. از این روست که هیچ تاریخ رسمی را در هیچ جای جهان، در قهوه‌خانه‌ها نخوانده‌اند اما شاهنامه را خوانده‌اند و به گوش جان شنیده‌اند.

تاریخ رسمی مبنایش بر اراده معطوف به قدرت است و حماسه مبنایش بر اراده معطوف به خرد. این اراده معطوف به خرد، شاهنامه را مدرن می‌کند. ایرانی امروز با خواندن شاهنامه، خرد و خردگرایی را در گذشته اجتماعی خودش تجربه می‌کند و اگر به سوی گونه‌ای مدرنیته شرقی، ایرانی حرکت دارد، با گذر آگاهانه و توأم با شناخت از هویت، گذشته و سنت خویش است. و دیگر این که ایرانی امروز با خواندن شاهنامه در می‌یابد خردورزی و خردپذیری امری وارداتی و غربی نیست. ایرانی امروز با خواندن شاهنامه خود را در جریان رابطه‌ای آگاهانه با گذشته، گذشته به روایت غیررسمی، گذشته اساطیری، حماسی و سیاسی جامعه خویش قرار می‌دهد و از این طریق می‌تواند

شاهنامه بر خلاف بسیاری از

متون کلاسیک فارسی که معطوف است

به فرد و کوشش و کوشش

او در عوالم درونی‌اش؛ متنی است

عین‌گرایانه

و این عینیت ملموس

حماسه، باذات و سرنوشت جامعه

همسانی دارد

هویت فرهنگی خود را بازسازی کند.

پیشینه اصلاحات که گفتمان سیاسی روز جامعه ماست، در شاهنامه قابل مشاهده است. اگر اصلاحات به معنای جایگزین کردن، الگوهای سودمند و علمی و عملی به جای الگوها و روش‌های زیانبار گذشته است و در این جایگزینی نیروهای اجتماعی گاه رو در روی هم قرار می‌گیرند، رویدادهای حماسی، روایت برد و باخت‌های این جایگزینی هاست. برای نمونه، هنگامی که جمشید منی کرد با کردگار و فره شاهی از او گسست. الگویی که ضحاک به تفتین ابلیس ارائه کرد، هدایت مغزهای جوانان جامعه بود به سوی مارهای روئیده بر دوشش. همان جوانانی که پس از جمشید، خود خردشان را به کار نگرفته بودند و چشم طمع داشتند به گاوهای دوشا و اسبان تازی ضحاک. پس این‌گونه بود که:

هنر خوار شد جادویی ارجمند

نهان راستی آشکارا گزند

و این ادامه داشت تا اصلاحات کاوه و فریدون فرخ.

شاهنامه و بازخوانی آن نشان می‌دهد که در نهایت جامعه برنده است، جامعه‌ای که مانده است این روایت‌ها را بازخوانی کند، باز هم می‌ماند و تداوم می‌یابد.

شاهنامه بر خلاف بسیاری از متون کلاسیک فارسی که معطوف است به فرد و کوشش و کوشش او در عوالم درونی‌اش؛ متنی است عین‌گرایانه و این عینیت ملموس حماسه، با ذات و سرنوشت جامعه همسانی دارد. حماسه معطوف به دیگری است. نقش پادشاه پهلوان و سپاهی؛ در ارتباط با مردم، خاک و خون معنا می‌گیرد. شاهنامه فردمحور و خودمحور نیست، دیگری محور است و از این لحاظ با تأکید بر دیگری و نقش اجتماعی؛ ضرورت تازه‌ای در برابر دانشجو می‌گشاید.

نکته آخر اینکه شاهنامه اثری است جهان محور و کیهان‌گرا. کوشش در آن، در جهت ساخت جامعه کامل حماسی است اما سرانجام اخلاق و انسانیت در مدار این ساخت عقلانی جهان حماسی، به واسطه راوی دانای کل شاهنامه، یعنی فردوسی به خشونت و بحران نمی‌کشد. در پایان و میانه داستان آنجا که شاهی، پهلوانی در موقعیتی حماسی یا تراژیک در غایت تلاش و کوشش و کوشش جهانی - کیهانی در می‌گذرد.

فردوسی می‌گوید که:

تبه گردد این روی و رنگِ رخان

پبوسد به خاک اندرون استخوان

اگر شهریاری، اگر زیر دست

به جز خاک تیره نیابی نشست

همه خاک دارند بالین و خشت

خنک آنکه جز تخم نیکی نکشت

نباشد همی نیک و بد پایدار

همان به که نیکی بود یادگار

گذر کرد همراه و ما مانده‌ایم

ز کار گذشته بسی خوانده‌ایم

نگیرد تو را دست جز نیکویی

چو از پیر دانا سخن بشنوی